

داستان بنیان‌گذاری مدرسه علوم سیاسی

مدرسه علوم سیاسی در میان مدارس جدید ایران که در دوران منتهی به مشروطیت تأسیس شد، جایگاه خاصی دارد؛ زیرا اگر چه مدرسه دارالفنون به‌شکل هم‌زمان، هم به‌عنوان یک مدرسه ابتدایی، هم یک مدرسه عالی شناخته می‌شد، اما مدرسه علوم سیاسی ساختار و محتوای یک مدرسه عالی را داشت و علاوه بر آن، پس از مدارس نظامی معاصر خود، نخستین مدرسه تخصصی ایران بود که به‌رشته دیپلماسی و علوم سیاسی اختصاص پیدا کرد. بیشتر منابع میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله، وزیر امور خارجه‌دوران مظفرالدین‌شاه قاجار را طراح وبنیان‌گذار این مدرسه دانسته‌اند اما طبق برخی روایت‌های دیگر، طرح و ایده اصلی تأسیس مدرسه علوم سیاسی متعلق بهمیرزامهدی‌خان‌ممتحن‌الدوله‌شفاقی است. در سال ۱۲۷۷ خورشیدی که میرزا نصرالله‌خان به وزارت امور خارجه منصوب شد، تصمیم گرفت تعدادی دیپلمات مطلع به اوضاع جهان و آگاه از وضعیت داخلی کشور، تربیت کند تا شاید بدین طریق نابسامانی حاکم بر روابط خارجی ایران را از بین ببرد. او بدین منظور پسرش حسن را که مدرسه سیاسی و نظامی مسکورا گذرانده بود و در سفارت ایران در روسیه مشغول به کار بود، به تهران فراخواند و او را به ریاست دفتر وزارتی خود منصوب کرد. باتوجه به صحبت‌هایی که مشیرالدوله با مظفرالدین‌شاه انجام داد، او دستور داد برای مخارج مدرسه عالی سیاسی، سالیانه ۴۰۰ هزار تومان از محل معدن فیروزه در اختیار وزارت خارجه قرار دهند تا به‌عنوان مخارج مدرسه مورد استفاده قرار گیرد. پس از صدور فرمان شاه، میرزا حسن‌خان بلافاصله برنامه مدرسه را تنظیم کرد و با انتشار اعلامیه‌ای، تاریخ ثبت‌نام و گزینش محصلان و شروع مدرسه را به اطلاع عموم رساند. پس از آنکه تعداد ثبت‌نام‌کنندگان به ۱۷ نفر رسید، در ۲۸ آذرماه ۱۲۷۸ شمسی، مدرسه علوم سیاسی با حضور جمعی از رجال از جمله میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله وزیر امور خارجه، میرزاخان نیرالملک وزیر علوم، میرزا ابراهیم‌خان معاون الدوله وزیر تجارت، سردار مکرم وزیر قورخانه و ابولقاسم‌خان ناصرالملک افتتاح شد. این مدرسه پس از مدرسه طب دارالفنون، دومین نهاد علمی بود که در رشته تخصصی احداث شد. مدرسه سیاسی در آغاز، یک کلاس بیشتر نداشت و کلاس‌های بالاتر در سال‌های بعدی به مدرسه افزوده شد. معلمان دوره اول عبارت بودند از: میرزا حبیب‌الله (فقه)، اردشیر جی (تاریخ)، میرزا عبدالرزاق‌خان (جغرافیا)، دکتر مرل (فرانسسه) و حسن مشیرالملک (حقوق بین‌الملل).

ادامه از صفحه اول

جنم این جهان با بحران ساخته شده است و به قول روایت‌های مذهبی، نطفه آدمیزدان نیز با گناه نخستین بسته شده است. از این منظر تنها دانشی که ظرفیت‌هایی در درون خود برای به‌رسمیت‌شناختن این بحران، مستتر دارد، سیاست است. این ظرفیت‌ها اما قرن‌هاست به سد سکندر نگرش‌های ذات‌گرایانه‌ای خورده که مدام می‌خواهند بحران‌ها را یا انکار کنند یا در مان؛ غافل از آنکه بحران‌ها هیچ‌گاه پایان نمی‌یابند و با فروکش کردن هر بحرانی، بحرانی نو نمودار خواهد شد. درکی هارویه‌گونه از جهان، بیشترین قرابت را با آن درکی از سیاست می‌تواند داشته باشد که ماکیاوللی نیم‌هزاره پیش، آن را پیش چشم ما آورد. به‌همین دلیل بود که او، نه در پی حقیقت بود، نه در پی اخلاق؛ بلکه آنچه جست‌وجو می‌کرد، چیزی بود که خود «حقیقت موثر امروز» در مناسبات قدرت و رابطه نیروها می‌نامیدش و طبق آن تناقض‌ها، رقابت‌ها، شرارت‌ها و زشتی‌ها، گاه می‌توانند به خبری جمعی منجر شوند. برای نمونه مرور کنیم، آنچه او در توجیه علل عظمت روم می‌نویسد: «هیچ‌کس قادر نیست به‌هیچ‌وجه، از راه خرد، یک جمهوری را بی‌نظم بخواند، جایی که آن همه مثال از فضیلت وجود دارد؛ زیرا مثال‌های نیکو از تعلیم نیکو پدید می‌آیند. تعلیم نیکو از قوانین نیک و قوانین نیک از آن اغتشاشاتی که بسیاری با بی‌ملاحظگی محکوم‌اش می‌کنند.» زیرا «هرآنکه نتایج این اغتشاشات را به‌خوبی آزموده باشد، درخواهد یافت که آنها موجب هیچ‌گونه تبعید یا خشنونی نشده‌اند که برای خبر عمومی مساعد نبوده باشد، بلکه فقط به ایجاد قوانین و فرمانی منجر شده‌اند که به‌نفع آزادی عمومی بوده است.» چنین درکی را اینک مقایسه کنید با دانش سیاست در ایران کنونی که اغلب دور از آنچه در واقعیت رخ می‌دهد، تمام پدیده‌های سیاسی و پیامدهایش را با همان ترم‌ها و اصطلاحاتی توضیح می‌دهد که دهه‌هاست برای نمونه اقتصاددانان و جامعه‌شناسان نیز توضیح داده‌اند و فی‌المثل رسیده‌اند به مفهومی به‌نام «توسعه» همچون مکان - زمانی که در آن، آنچه خوبان همه دارند، یک جاحق می‌شود.

روز علوم سیاسی



نادیده گرفته‌شده در عمل محدود در ساختار

مقایسه وضعیت علوم سیاسی در ایران با آمریکا، آلمان و ژاپن



عسگر قهرمانپور

مترجم و پژوهشگر حوزه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل

علوم سیاسی در ایران، رشته‌ای است که از دیرباز در دانشگاه‌ها با احترام پذیرفته شده، اما در دنیای واقعی انگار همیشه پشت شیشه‌ای نشسته و به زمین عمل نگاه می‌کند؛ زمینی پر از فرصت‌های کم‌رنگ و دیوارهای بلند محدودیت. فارغ‌التحصیلان این رشته، با کیف پر از نظریه و مغزی آکنده از تحلیل، در بازار کار با دیوارهایی روبه‌رو می‌شوند که گاهی بلندتر از بلندترین برج‌هاست. اگر بخواهیم این وضعیت را بشکافیم، باید نگاهی چندلایه داشته باشیم؛ به آموزش و مهارت، بازار کار، جایگاه سازمانی و نگاه حاکمیتی.

فاصله عمیق میان نظریه و عمل

از منظر آموزشی، علوم سیاسی در ایران عاشق تئوری است تا عمل. دانش‌جو با فلسفه سیاسی، نظریه‌های دولت و حکومت و روابط بین‌الملل آشنا می‌شود، اما وقتی پای تحلیل داده‌های

واقعی، سیاست‌گذاری عمومی یا مدیریت پروژه‌های سیاسی به‌میان می‌آید، همه‌چیز ناگهان کم‌رنگ می‌شود. به‌عنوان نمونه، مطالعه‌ای در دانشگاه‌های تهران نشان می‌دهد (گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس - تسنیم ۱۴۰۳) کمتر از ۲۰ درصد پایان‌نامه‌ها با نیازهای واقعی سازمان‌ها و سیاست‌گذاری مرتبط است. پژوهش‌ها هم غالباً در همان دنیای خیال و کتابخانه می‌مانند و برای سازمان‌ها کم‌فایده‌اند. نتیجه این می‌شود که رشته‌ای که می‌توانست موتور تحلیل راهبردی باشد، به‌تئوری‌های زیبا اما غیرقابل لمس محدود مانده است. حتی در بهترین دانشگاه‌های ایران، تجربه‌میدانی و مهارت‌های کاربردی، اغلب به یک آرزو تبدیل شده‌اند؛ آرزویی که نه در سرفصل درسی جای دارد، نه در فرصت‌های پژوهشی دیده می‌شود. ضعف آموزش عملی و پژوهش کاربردی باعث‌شده فاصله میان نظریه و عمل بیش‌ازپیش آشکار شود. فارغ‌التحصیلان علوم سیاسی، مسلح به نظریه‌های ژرف و مباحث فلسفی، وقتی پا به دنیای واقعی می‌گذارند، با مشکلی روبه‌رو می‌شوند که می‌توان آن را «شکاف واقعیت» نامید؛ شکاف میان دانشی که آموخته‌اند و مهارتی که برای آن بازار نیاز دارد. در بسیاری از موارد، توان تحلیلی آنها بدون خروجی ملموس باقی می‌ماند و سازمان‌ها هم قادر نیستند از آن بهره ببرند.

بحران خاموش علوم سیاسی

سیاست‌زدگی، بی‌تحلیلی و محافظه‌کاری علمی آسیب‌های مطالعات سیاسی در ایران است



شراره عبدالحسین‌زاده

دکترای علوم سیاسی پژوهشگر جامعه‌شناسی سیاسی

«نظریه» و «توصیف»، نوسان کرده است. حتی پس از انقلاب ۱۳۵۷ و گسترده‌شدن دانشگاه‌ها، علوم سیاسی اغلب بیش از آن که میدان نظریه‌پردازی باشد، به عرصه ارائه روایت‌های تاریخی، بازگویی رویدادهای سیاسی یا تحلیل‌های مقطعی تبدیل شد. نزدیک به دو دهه است که بسیاری از استادان و صاحب‌نظران نسبت به همین وضعیت هشدار داده‌اند. مراد ثقفی زمانی نوشت که مشکل اصلی علوم سیاسی در ایران «انباشت توصیف و کمبود مفهوم‌سازی» است. حسین بشیریه نیز بارها تأکید کرده: «علوم سیاسی در ایران هنوز نتوانسته است از سطح شرح وقایع و ترجمه نظریه‌ها به مرحله تولید نظریه و تحلیل بومی برسد». این نقدها البته به‌معنای نادیده گرفتن تلاش‌های ارزشمند پژوهشگران ایرانی نیست، بلکه نشانه‌ای از شکاف ساختاری است که همچنان میان دانشگاه و جامعه سیاسی وجود دارد.

سلطه لحظه‌نگری بر آینده‌پژوهی

یکی از مشکلات دیرینه، غلبه «سیاست روز» بر «مطالعات سیاسی» است. فضای عمومی کشور چنان سیاست‌زده است که علوم سیاسی ناگزیر در حاشیه تحولات روزمره قرار می‌گیرد و بسیاری از پایان‌نامه‌ها و تحقیقات، واکنشی و مقطعی‌اند. این وضعیت یادآور هشدار هارولد لاسول، بنیان‌گذار مطالعات سیاست عمومی، است که می‌گفت: «اگر علوم سیاسی فقط به‌دنبال خبرهای تازه باشد، نه دانش تولید می‌شود و نه تحلیل.» در ایران هم همین مشکل رخ داده؛ سلطه لحظه‌نگری بر آینده‌پژوهی و غلبه تحلیل موقعیت بر تبیین ساختاری.

بازار کار ضعیف

در بازار کار، داستان پیچیده‌تر است. بخش دولتی اغلب به روابط و شبکه‌های داخلی اعتماد می‌کند، نه به مهارت واقعی و بخش خصوصی هم چندان اهل تحلیل و تفکر بلندمدت نیست. مطالعات اخیر نشان می‌دهد که فقط حدود ۳۰ درصد فارغ‌التحصیلان علوم سیاسی در مشاغل مرتبط با تحلیل و سیاست‌گذاری مشغول به کار می‌شوند و بقیه در حوزه‌های غیر مرتبط کار می‌کنند یا ادامه تحصیل می‌دهند. این محدودیت‌ها باعث‌شده رشته‌ای که ظرفیت تحلیل راهبردی دارد، درعمل کم‌رنگ و مهجور باقی بماند.

نگاه مشکوک نهادهای دولتی به علوم سیاسی

اما اگر به تاریخ نگاه کنیم، یک وجه دیگر هم پیدا می‌شود؛ نگاه حاکمیتی. علوم سیاسی، با ذات انتقادی خود نسبت به قدرت، همواره نگاه مشکوک و بعضاً منفی نهادهای دولتی را به‌جان خرید. تحلیل‌های مستقل، نقدهای راهبردی و پیشنهاددهای جسورانه اغلب به گوش‌های سنگین نمی‌رسند و همین باعث‌شده که این رشته همیشه در سایه بماند و ظرفیت تحلیلی‌اش بلااستفاده و دیده‌نشده باقی بماند. هرگاه علوم سیاسی به نقد قدرت پرداخته، پاسخ معمول سازمان‌ها سکوت یا محدودیت بوده است، و این روند به‌مرور رشته را به‌سمت حاشیه سوق داده است.

دستمزد سالانه ۱۴۰ هزار دلاری در آمریکا

اگر یک لحظه از مرزهای ایران بیرون بیاییم، تصویر روشن می‌شود. در آمریکا و اروپا، علوم سیاسی نه‌فقط یک رشته دانشگاهی، که پلی میان نظریه و عمل است. فارغ‌التحصیلان می‌توانند در سیاست‌گذاری، تحلیل داده‌های انتخاباتی، مشاوره استراتژیک، رسانه‌ها و سازمان‌های بین‌المللی بدرخشند. در بسیاری از دانشگاه‌های آمریکا، بخش قابل‌توجهی از فارغ‌التحصیلان علوم سیاسی ظرف چندماه پس از پایان تحصیل یا مشغول به کار می‌شوند یا ادامه تحصیل می‌دهند. به‌طور مثال در یکی از گزارش‌های دانشگاهی، ۹۷ درصد از فارغ‌التحصیلان علوم سیاسی طی یک‌سال پس از فراغت از تحصیل گزارش داده‌اند که شاغل یا در مسیر ادامه تحصیل هستند. اما به‌طور میانگین ۷۰ درصد فارغ‌التحصیلان علوم سیاسی در مشاغل مرتبط مشغول هستند. دفتر آمار کار ایالات‌متحده (U.S. Bureau of Labor Statistics) گزارش می‌کند که «دانشمندان سیاسی» با مدرک کارشناسی ارشد یا بالاتر می‌توانند در بخش‌های مختلف استخدام شوند و دستمزد متوسط این گروه در سال ۲۰۲۴ حدود ۱۳۹/۳۸۰ دلار در سال بوده است. حتی در کشورهای آسیایی توسعه‌یافته، علوم سیاسی جایگاه ویژه‌ای دارد و تجربه میدانی، کارآموزی و مهارت‌های عملی آن‌ها را آماده ورود به دنیای واقعی می‌کند. در این کشورها، رشته‌ای که انتقاد و تحلیل را با مهارت‌های کاربردی ترکیب می‌کند، نه‌تنها در دانشگاه‌ها بلکه در مراکز تصمیم‌گیری و سازمان‌های اجرایی نیز نقش‌آفرین است.

ازسوی دیگر، برای سال‌ها گمان می‌شد که توسعه سیاسی، به‌طور خودکار با توسعه اقتصادی و مدرن‌سازی اجتماعی حرکت خواهد کرد؛ ایده‌ای که ریشه در نظریه‌های دهه ۱۹۶۰ میلادی به‌ویژه آثار ساموئل هانتینگتون داشت. تجربه ایران و بسیاری از کشورهای منطقه اما نشان داده است که این الگوی خطی، کارآمد نیست. تحولات سیاسی ایران به‌ویژه در چهارده اخیر، ضرورت بازنگری در نظریه‌های کلاسیک توسعه سیاسی و دموکراسی‌سازی را برجسته کرده است. باین‌حال ادبیات دانشگاهی ما کمتر به این بازنگری‌ها پرداخته و عموماً به بازخوانی نظریه‌ها بسنده کرده است، بدون آن که بتواند از دل تجربه ایرانی، شکل تازه‌ای از تحلیل را پیشنهاد کند.

ضعف روش تحقیق

در کنار این بحران نظری، چالش روش‌شناختی نیز به‌چشم می‌آید. بخش بزرگی از پژوهش‌های علوم سیاسی در ایران فاقد روش تحقیق دقیق است و اغلب بر ترکیبی از توصیف تاریخی و برداشت شخصی تکیه می‌کند. در دهه‌های اخیر، بسیاری از دانشکده‌ها بدون تکمیل زیرساخت‌های پژوهشی، به تربیت دانشجویان دکتری روی آوردند و خروجی آن، انبوهی از رساله‌هاست که کمتر به ادبیات جهانی افزوده‌اند. این وضعیت، فاصله‌ای جدی میان دانشگاه ایرانی و تحولات جدید علوم سیاسی در جهان ایجاد کرده است؛ تحولات مهمی مانند سیاست تطبیقی نوین، تحلیل شبکه‌های قدرت، روش‌های کمی پیشرفته، داده‌محوری در تحلیل سیاست عمومی، یا مطالعات تجربی دموکراسی و پوپولیسم. باین‌حال نباید از نظر دور داشت که همین رشته در همین بستر دشوار، گاه توانسته است سهم مهمی در فهم جامعه ایرانی ایفا کند. پژوهش‌هایی که درباره فرهنگ سیاسی، روابط دولت و جامعه، تحولات انتخابات یا سیاست خارجی ایران انجام شده، نشان داده‌اند که علوم سیاسی - اگر به روش و نظریه وفادار باشد - همچنان ابزار مهمی برای فهم جامعه و دولت است. اما مسئله اینجااست که این تلاش‌ها پرآکنده و وابسته به افراد بوده و کمتر به ساختار پایدار دانش تبدیل شده‌اند.